

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

(محرم ۱۴۳۴ هـ.ق - پیام آوران عشق)

۲۹ آبان ۹۱

خطبه‌ی شب چهارم

سلام بر یوم‌الدین؛ یومی که مأموران‌ش دل‌ها را به‌طرف ندای حق می‌کشانند؛ بر چهره‌ها می‌نگرند؛ صفت‌ها در آینه‌ی جان‌ها به نمایش درآمده؛ گردن‌ها به همه جهت می‌چرخد؛ دیگر نمی‌توان حقیقت را در پشت پرده‌ی جان مخفی نمود و دست را برای بیعت بیرون آورد؛ چه روزی است! وعده‌ی پروردگار عالم آن را یوم نام نهاد؛ خاک جان‌ها از کالبدشان جدا می‌گردد تا انوار روح تجلی کند؛ انواری که عمری را در زندان جان به امید فرج و رهایی صبر کرده است.

چه امانت با عظمتی همراه آدمیان است! نامش را از پدرش ارث برده تا او را آدم بخوانند و زمان، در ضربان حیاتش میراث دار این امانت گران‌بهاست.

اینک پرده‌ی جانمان را می‌گشاییم؛ در پشت پرده‌ی جانمان صندوقچه‌ای است که رمزش را عمر می‌نامند؛ عمر چیست؟ معمای روزها و شب‌ها، بهارها و پاییزها، کودکی، نوجوانی، جوانی و پیری و کهن‌سالی؛ شاهدش گنجینه‌ی عقل است که او را در مسیر این حرکت عظیم یاری کرده؛ دست ناتوانش را در انوار پر فروغش در دست گرفته تا در ظلمت جهل فنا نشود؛ ولی او بارها دستش را به اصرار عقب کشیده و از چنگال عقل گریخته است مانند لحظاتی که شما به آن اندیشه می‌کنید. محرم آینه‌ی لحظات است، یک لحظه، یک نگاه و یک حرکت؛ حرکت کاروان عقل در بیابان جهل باعث هدایت جان‌ها در یک لحظه، یک نگاه و یک حرکت بود.

صبح روز ۱۳ محرم آغاز می‌شود؛ امام سجاد (ع) به آسمان می‌نگرند و می‌فرمایند: پروردگارم، امانت‌هایی در مقابلم در حرکت‌اند که انفاس متبرکشان زینت دهنده‌ی کرسی آسمان و زمین است پس یاری‌ام کن تا کاروان سالاری شایسته باشم.

برای استراحت کمی به ظهر مانده از شتران پایین می‌آیند. کودکان برای بازی در دل صحرا می‌دوند. امام سجاد (ع) پسرشان امام محمد باقر (ع) را صدا می‌زنند: محمد، پدر را یاری می‌کنی؟ اما محمد باقر (ع) پاسخ می‌دهند: من ناتوان‌تر از آن هستم که ولی نعمتم را یاری کنم. امام پسر گرامی‌شان را در آغوش می‌گیرند و می‌فرمایند: ای جانشین رسالت، تو گنجینه‌دار رسالت پیامبران هستی؛ جهل سفاکان دهر، این بیابان را منزلگاه ما نمود تا به طرف هدفی حرکت کنیم که منتظرمان است، سختی این بیابان با انوار جان با برکت قابل تحمل می‌شود پس در دلش بالا و پایین برو تا سعادت دویدن‌هایت در گنجینه‌ی جانش ذخیره شود.

نماز ظهر را اقامه می‌کنند. مأمورانی که همراه کاروان هستند به امام اقتدا می‌کنند؛ امام سر مبارک را می‌چرخانند و به چهره‌هایشان می‌نگرند. نماز را اقامه می‌کنند و باز به طرف شام به راه می‌افتند. غروب روز سیزدهم محرم از راه می‌رسد. بستر خاک آماده‌ی پذیرایی از ملکوتیان می‌شود؛ تاریکی صحرا در انوار وجودشان مانند روز می‌درخشد. سکوت بیابان با مناجات امام سجاد (ع) هم‌نوا می‌شود. بانوان، خدمت امام می‌رسند. مادر گرامی‌شان شهربانو دست فرزند عزیزشان را روی سینه می‌گذارند و با اشکی که چون سیل از دیدگان‌شان روان است می‌گویند: مادرت را دریاب تا سینه‌اش از هجران پدرت حسین (ع) پاره پاره نشود. آتش جانم بر این بیابان مانند آتشی است که حضرت موسی از دور مشاهده نمود و اراده فرمود تا همراهانش را با آن از سرما نجات دهد؛ همراهانش منتظر ماندند و او پروردگارش را در آن سرخی ملاقات نمود پس سرخی سر پدرت همان آتشی است که بر جان‌ها نوید ملاقات پروردگار را می‌دهد. ای پسر فاطمه (س)، من از سرمای بیابان به آن سرخی پناهنده می‌شوم تا جانم در عشقی بسوزد که متعلق به عالم آفرینش است.

امام سجاد (ع) سر مادر را روی دامن می‌گیرند و می‌فرمایند: بیابانی که شاهد حرکت حضرت موسی بود، در شادی وصلش بی‌قرار بود مانند این خاکی که بستر جان‌هایی است که انوار رسالت را به همراه دارند پس سر را بر بالینش تکیه دهید تا به شوق وصلتان دانه‌های نهانش را برویاند.

بیابان در سکوت نواهای عاشقانه‌ی امام در پوست خود نمی‌گنجد؛ فرشتگان به تماشای وعده‌ی پروردگار که فرموده بود: من آنچه را که می‌دانم شما نمی‌دانید، از عرش به زیر آمده بودند.

شب به پایان می‌رسد و طلوع روز ۱۴ محرم آغاز می‌گردد و باز حرکت با هزاران پیامی که در هر لحظه‌ی آن نهفته است را اعلام می‌دارد. چه سعادتمند هستند جان‌هایی که حقیقت‌جویان این لحظات باشکوه‌اند! به دنبال آن قَبَس آتش در بیابان انتظار نشسته‌اند تا منجی جانشان از سرمای جهل نجاتشان بخشد ولی انتظار تبدیل به لطف و مرحمت پروردگار عالم می‌شود؛ از سرمای بیابان به دامن پر مهر و محبت هدایت می‌رود تا جان سرمازده‌اش را با گرمای عشق درمان کند؛ نه عشقی که زمانش سپری می‌شود و او کفش‌های بیرون آورده از پایش را می‌پوشد و باز راهی بیابان جهل می‌شود تا باز شب به آن بیابان برگردد، آتش را مشاهده کند، دست را به سویش بگشاید و باز با خاموشی آن، در تاریکی جانش فرو رود؛ این منتظران، همانند منتظران حضرت موسی (ع) هستند که حاصل انتظارشان مرگ در کفر بود پس حرارت جانتان را در سینه محبوس کنید تا حاصل کاشت و برداشتی باشد که بذر آن در گوش‌هایتان نهفته است و از آنجایی که شما امامتان را نمی‌بینید او شما را می‌بیند؛ فریادهایتان را می‌شنود؛ حرارت سینه‌هایتان را که با نام جدش فروزان است را فرا راه هدایتتان قرار می‌دهد پس رشته‌ای را که بافته‌اید محکم کنید و برای محکم شدنش فرج جانتان را فریاد کنید تا ملکوتیان با شما هم‌نوا شوند:

**اللهم عجل لولیک الفرج**